

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اِذَا رَايْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرَعْتُ، وَ اِذَا رَايْتُ  
كَرَمَكَ طَمِعْتُ فَاِنَّ عَفْوَتَكَ فَخَيْرٌ رَاحِمٍ وَ اِنَّ عَذَابَكَ فَغَيْرُ  
ظَالِمٍ.

ای مولای من وقتی نگاه به ذنوب و گناهان  
خود کنم دچار وحشت و خوف و نگرانی می شوم و  
وقتی که نگاه به کرم تو کنم مرا میل و طمع به نعمات  
تو فرامی گیرد.

دیشب خدمت رفقا عرض کردیم که کلام  
امام علیه السلام کلامش کلام معصوم است یعنی امام  
علیه السلام مطالبی که می فرماید و یا به پیشگاه خدا

عرضه می‌دارد در هر دو جهت، کلامش دارای عصمت است و حتی خود ما که، یک افراد عادی هستیم و طبعاً اگر اعتراف به گناه کنیم همچنین کار بسیار سخت و شاقی نکرده‌ایم، نه الحمدلله همه ما از این گناهان و از این ظلّات و از این خطاها الی ما شاءالله در پرونده مان داریم و اگر ما به خدا بگوییم که خدایا ما اهل گناهیم، خوب چطور، یک مطلب راستی است دیگر صحیح و راست و درست است. دیگر اشکالی در آن نیست.

عرض بنده این است که امام علیه‌السلام وقتی به خدا عرضه می‌دارد وقتی نگاه به گناهانم که می‌کنم مرا فزع در می‌یابد، از ما که گناهکارتریم، راست تر می‌گوید، از خود ما که واقعاً هم انجام دادیم، در خارج انجام دادیم، هر گناهی بخواهیم انجام دادیم، هر مخالف با رضای پروردگاری از ما سر زده، بله خوب معصوم که نیستیم، دچار خطا و سستی می‌شویم بعد هم خدا که، توبه را برای ما گذاشته است، دیگر اگر قرار بود که خدا بخشنده و کریم و بزرگووار و غافر الذنوب و اینها نباشد، خوب

پس بنابراین دیگر بساط بهشت به طور کلی جمع می‌شد و به جای آن می‌بایست جهنم را خیلی توسعه بدهد و طبقات آن را زیاد کند و فونداسیون آن را محکمتر کند بالاخره جمعیت و ثقل را باید بکشد، دیگر همه می‌روند در جهنم و چندتایی می‌مانند یک انبیاء و فرض کنید ائمه و اولیا و اینها بقیه، پس این بقیه دیگر بایستی ثقلشان را تحمل کند.

دیگر ولی این طور نیست رحمت و بخشش خدا و عفو و کرم و غافریت پروردگار، این وسعت و دایره اش اوسع است از کارهای ما و تصرفات ما و مسائلی که خوب از ما سر می‌زند. بایزید و این عرفا و این اولیا اینها با خدا سر و سرهایی دارند، دیگر حساب و کتابهایی دارند، از مسائل خبر پیدا می‌کنند، گاهی از جریانات، از عالم تدبیر از عالم تقدیر اینها یک اطلاعاتی به دست می‌آورند همین طور که نمی‌ماند و بر اساس آن انکشافشان طبعاً توقعشان از خدا زیاد می‌شود و آن بینشی که نسبت به پروردگار دارند، آن بینش آنها را در یک مرتبه دیگری قرار می‌دهد، آن رحمتی که اولیا و بزرگان از



خدای متعال سراغ دارند. اصلاً آن رحمت به  
مخيله ما خطور نکرده، اصلاً خطور نکرده، آن عفو،  
گذشت و کرامتی که بزرگان از مقام غافريت و مقام  
ساتريت پروردگار سراغ دارند به طور کلی ما اصلاً  
نسبت به آنها برّانی و بیگانه هستیم اطلاعی نداریم.

بنده در همان زمانهای سابق که در بعد از این  
جریاناتی که خود مرحوم آقا در کتبشان نقل کردند،  
از بعضی از شاگردان مرحوم حدّاد تا حدودی را من  
مشاهده می کردم و یک مرتبه یادم است که یکی از  
شاگردان مرحوم حدّاد از ایشان یک تقاضایی کرده  
بود، این جا همان جایی است که انسان باید مواظب  
باشد و رعایت ادب را داشته باشد و حریم را حفظ  
کند و بداند که آن نعمتی خدا برای او مقدر کرده  
است که نعمت معرفت است، از خانه خاله اش  
نیاورده است، همین استادی که در خدمت او تلمذ  
می کند همان او واسطه برای رسیدن به یک مرتبه از  
معرفت و شهود است. یکی از همین افرادی که در  
همان جا رفت و آمد داشت و خیلی در حالاتش هم  
قوی بود خب یک مسائلی را از ایشان تقاضا می کرد،

مطالبی را می‌خواست و طبعاً انجام آن مسائل از نقطه نظر مسئولیت و تکلیف برای ایشان مشکل بود، من شاهد بودم به واسطه فتح باب معرفت برای او، این فرد از این موقعیت می‌خواست سوءاستفاده کند و بزرگان را تحت فشار قرار بدهد و خلاصه به جهت آن بصیرتی که پیدا کرده بود نسبت به مقام و موقعیت استاد می‌خواست از او مطالبات اموری را بکند که خوب، برای او انجام دادنش مسئولیت داشت. قرار نیست که حالا فرد به مرتبه‌ای رسیده هر کاری می‌خواهد بکند، و دست به هر اقدامی می‌خواهد بزند و برای اصلاح امور دنیا از آن مطالب ربّوبی استفاده کند، در بعضی از موارد چرا! یادم است در زمان، همین بعثی‌ها که در عراق مسلط شده بودند یا قبل از زمان بعثی‌ها، زمان عبدالکریم قاسم بوده مثل اینکه که نسبت به مرحوم آیه الله حکیم رحمه الله علیه مشکلی پیش آمده بود، اختلافی پیش آمده بود و کدورتی بین حکومت و بین ایشان اتفاق افتاده بود، آنها خلاصه بر ایشان سخت گرفتند و منزل ایشان را محاصره کردند، محاصره کردند به نحوی که حتی

آب هم نداشتند، تلفنشان را قطع کرده بودند برق منزل را قطع کرده بودند، و اینها به نحوی که میخواستند ایشان را مستأصل کنند که تا اینکه ایشان به خواهشهای آنها تسلیم شود خوب ایشان هم با روشی که در پیش گرفته بودند نمیخواستند این کار انجام بشود، علی کل حال مسئله خیلی سخت و مشکل شده بود، بله مثل این که زمان بعد از عبدالکریم بود، زمان عبدالسلام عارف بوده، آن چیزی که بیشتر در ذهنم است زمان عبدالسلام عارف بوده است، کم کم کار به جایی رسید که برای افراد موجب نگرانی شده بود، این قضیه، خوب چه می خواهد بشود؟! این سید اولاد پیغمبر با زن و بچه در خانه، آب حتی ندارند، که از پشت بام می رفتند و به آنها آب و غذا و اینها می رساندند، چون در محاصره بوده، و بسته بوده حاج عبدالجلیل که یکی از





دوستان و شاگردان مرحوم بود یک روز می آید  
کربلا، و به خیلی با نگرانی می گوید، خیلی وضع  
خراب است و مسائلی که نقل می شود نگران کننده  
است، از این قضیه یک کاری انجام بدهید، یک کاری  
بکنید، ایشان یک تأملی می کنند و می فرمایند: **إِنَّ اللَّهَ**  
**عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** همان موقع دستور رفع حضرت  
می آید، در همان ثانیه و باز می شود و می روند و  
سربازها می روند و بلند می شوند می روند، این بنده  
خدا نه اینکه از این مطالب دیده باشد، این را که  
خوب همه می دیدند، چشمش باز شده بود به یک  
مسائل دیگری و یک حقایق دیگری برای او آشکار  
شده بود، که به واسطه آشکار شدن آن حقایق،  
می خواست ایشان را در محضور قرار بدهد، برای  
رسیدن به توقّعات و خواسته های خودش، خوب  
چقدر! و وقتی ایشان انجام نمی دادند تهدید می کرد  
که من شمه ای از این مطالب را افشا خواهم کرد،  
عجب چطور می شود؟! این چه حسابی است که یک  
نفر به واسطه عنایتی که ولی نعمت او به او دارد بیاید  
و به یک مرتبه ای، از معرفت و از شهود و از فتح باب

برسد و همان را بر علیه او به کار بگیرد، به قول کلام سعدی که می گوید (وَعَلَّمَهُ الرَّمَايَةَ كُلَّ يَوْمٍ فَلَمَّا أَشَدَّتْ سَاعِدُهُ رِمَانِي) به او تیراندازی یاد دادم هر روز وقتی که خوب تیراندازی یاد گرفت اول با تیرکمان مرا زد، درست این وضعی که در این جا داری و پیدا کردی و این موقعیتی که پیدا کردی از منزل خالات که نیاوردی، از این جا به دست آوردی آن وقت همین را می خواهی برای رسیدن به خواسته های خودت، و برای رسیدن به توقّعات خودت همین را بر علیه او به کار گیری در حالی که تو این طرف سکه را دیدی و او آن طرف سکه را دیده، به یک مسائلی او اطلاع دارد که جایز نیست از این موقعیتی که دارد برای انجام این گونه امور بهره بگیرد و آن وقت تو او را در فشار قرار می دهی، که باید انجام می دهی در مضیقه قرار می دهی و بعد هم تهدید می کنی که اگر این انجام نشود من فرض کنید که افشا می کنم افشا می کنم!! بایزید بسطامی ایشان خلاصه، چشمش به همین مسائل باز شده بود از خدا و از آن، دم و دستگاہها و از آن عالم تقدیر و عالم

مشیت و اینها یک چیزهایی باز شده بود، گفت حالا که این طور شد، خدایا دیگر ولت نمی کنیم حالا که فهمیدیم یک خورده چه خبر است، بیا با هم معامله کنیم، با هم معامله کنیم دعوا نمی کنیم، ولی اگر قرار باشد تو بخواهی سر حرفت بایستی من هم می دانم چکار کنم یا آن چه را که می خواهم می دهی، البته آنی را باید بدهی خوب فرق می کرد، با این بنده خدایی که چپه شد، آخرش هم بالاخره آن قسم صحبتها آخر به اینجا خواهد رسید، دیگر به این مسائل خواهد رسید، ولی او نه لقاء خدا را می خواست، بایزید لقاء را می گفت یا آنی که می خواهم می گویی یا از آن رحمت و از آن معرفت و از آن کرم و از آن عفو و بخشش یک ذره به دنیا افشا کنم که تا قیامت کسی دیگر تو را عبادت نکند، خیال همه را جمع کنم خدا گفت نه نه باشد می دهیم به تو، تو را به خدا، اوضاع را خراب نکن، دم و دستگاه ما را به هم نریز،



عجب کاری کردیم آمدیم چشمت را باز کردیم،  
حالا داری برای ما خط و نشان می‌کشی، خیلی  
خوب به تو می‌دهیم، حالا ما که دریا هستیم بیا تو  
بیافت در آن و افتاد، و بایزید افتاد.

بایزید که بود؟ بایزید شاگرد مکتب امام  
صادق علیه‌السّلام بود و خدا انصاف بدهد به آنهایی  
که این مطالب را انکار می‌کنند و بی دلیل، آقا وقتی  
که در تاریخ ثبت است که شش سال در منزل امام  
صادق علیه‌السّلام به سقایی بوده، چرا انکار می‌کنید؟  
از این انکار چه نتیجه‌ای چون بایزید عارف بوده،  
حالا ما باید انکار کنیم عارف بوده که بوده، بیا بگو  
عقایدش خراب بوده خیلی خوب، خودت می‌دانی  
واو، مگر نبودند مگر پیش پیغمبر افراد مختلفی  
نبودند، امام صادق علیه‌السّلام که بالاتر از پیغمبر  
صلی‌الله‌وعلیه‌وآله نبود پیش پیغمبر همه جور آدم  
می‌آمد، آدم فاسق می‌آمد، آدم متقی می‌آمد، دنیایی  
می‌آمد، آخرتی می‌آمد، همه جور می‌آمدند، دیگر  
همه افراد می‌آمدند. حالا فرض بکن که این هم آمده  
و در همان مرام خودش بوده، در راه خودش، چرا

دروغ می‌گویی؟! و می‌گویید که نبوده چرا این حرف  
را می‌زنید چرا؟! خیلی خوب بگو بله سقا بوده پیش  
امام صادق علیه‌السلام می‌آمده ولی اصلاً از امام  
صادق علیه‌السلام هم استفاده نکرده، خیلی خوب  
این یک حرفی، خودت می‌دانی خودت می‌دانی آمده  
پیش امام صادق ولی افکارش، افکار صوفی‌گرانه  
بوده، افکار درویشی بوده، از این افکار چی چی بوده  
خیلی خوب خودت می‌دانی. اما نه اینکه بیای مطلب  
ثبت شده در تاریخ را بگویی نبوده، چرا؟

چون با مذاق تو نمی‌سازد خوب این که دروغ  
است! نشد که! نمی‌شود که آدم هر چیزی که گاهی  
اتفاق می‌افتد الان بعضی از رفقا از من سوال می‌کنند  
که آقا فلان کس در زمان مرحوم آقا، الان یک افکار  
خاصی دارد یک خصوصیتی دارد، پیش ایشان  
می‌آمد یا نمی‌آمد، گفت ایشان می‌آمده پیش ایشان و  
از ایشان هم دستور می‌گرفته و رفت و آمد داشته،  
کاری که بوده، چرا باید بگوییم نبوده؟! حالا الان به  
یک انحرافات افتاده که افتاده خوب آن موقع که به  
تو چه مربوط است، به واقعه تاریخی چه مربوط

است، به قضیه تاریخی چه مربوط است، بله می توانم بگویم در همان زمانی که خدمت ایشان می آمده استفاده نمی کرده و ظاهر بوده، خوب این مطلبی است که باید از عهده آن برآیم ولی دروغ چرا بگویم که نیامده، این برای چه؟! ما مشاهده می کنیم الان مشاهده می کنیم که در بسیاری از مسائلی که به مرحوم آقا ارتباط داشت افراد می گویند که این قضیه نبوده، این خلاف است این خلاف است که انسان بیاید یک واقعه را تحریف کند.

معروف کرخی این در بیت علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده و رفت و آمد داشته و از نوجوانی در خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام بوده و بعد برمی گردد به همان بغداد و در بغداد در آن جا سکونت دارد و توسل دارد و در همان جا از دنیا می رود، الان قبر معروف کرخی در بغداد است

و

یک ضریحی دارد و یک مسجدی است در بغداد  
در کنار، یک قبرستانی است آن جا یک بنای خاصی  
است از نظر شکل و شمایل، یک بنای خاصی است  
ما امروزه در کتب تراجم و کتب رجال می بینیم این  
مسئله را انکار کردند که نخیر معروف کرخی که  
خدمت امام رضا علیه السّلام نیامده و این دروغ  
است، و در این جا درآورند از خودشان درآوردند.  
یعنی چه این حرفها چی است؟! وقتی که در تاریخ  
داریم اصحاب امام علیه السّلام می گویند ما معروف  
را آن جا دیدیم خود آن معروف دارد حالاتش را با  
امام رضا علیه السّلام دارد بیان می کند، شواهد و  
قرائن بر صحت این مسئله اقامه شده است، چرا ما  
باید کوتاه نظر باشیم و کوتاه فکر باشیم، و دُگم باشیم  
و به واسطه اختلاف در سلیقه، پا روی حقایق  
بگذاریم سلیقه ما نمی خورد بسیار خوب نمی خورد  
ایراد بگیرید، اگر مطلب خلافی شنیدید بسیار خوب  
بروید ایراد علمی بگیرید. ایراد علمی بگیرید چه  
اشکالی دارد؟ معصوم که نیست که بخواهیم ایراد  
بگیریم اشکال داشته باشد. امام صادق علیه السّلام



نیست، یک فردی است، مرد بزرگی بوده، به اعتقاد شما دارای شبهاتی بوده و دارای مطالبی بوده، اختلاف بوده مثل همه، مگر بزرگان ما همه معصوم بودند، تا به حال از صدر اسلام فقهای ما همه معصوم بودند، اصولیین ما همه معصوم بودند، مفسرین ما همه معصوم بودند مورّخین ما، همه فلاسفه معصوم بودند، نخیر مطالبی داشتند صحیح مطالبی هم داشتند سقیم، مطالب صحیح روی چشم، مطالب سقیم را نمی‌پذیریم هر کی می‌خواهد باشد هر که می‌خواهد باشد مطالب خلاف را انسان رد می‌کند، هیچ اشکالی هم پیش نمی‌آید، باید هم این طور باشد.

در مکتب شیعه فقط چهارده نفرند که کلام ایشان عصمت دارد، بقیه نخیر هر شخصی می‌خواهد، به هر جا هم رسیده باشد از نظر شهرت، از نظر علم، از نظر مسائل، و اصطلاحات و معارف و اینها به هر جا می‌خواهد برسد، باید مطالب او با مطالب عصمت باید قیاس گردد و در صورت صحت پذیرفته و در صورت عدم انطباق مردود باشد، در عین حال که مرد بزرگی است.

همین مرحوم صدوق مطالب خلافی در اعتقاداتش دارد که ما نمی‌پذیریم، اعتقادی نداریم به ایشان، سهو النبی و نظیر را همین مرحوم صدوق ثابت کرده و ما او را نمی‌پذیریم، بسیاری از مطالبی ایشان دارد که شیخ مفید بر علیه صدوق مقاله‌ای دارد و جزوه‌ای دارد و مطالب او را به نقد کشیده. مرحوم شیخ مفید خیلی مرد بزرگی بوده از آن مردهای درست و حسابی بوده، شیخ مفید از آنهایی بود که قطعاً مورد توجه و مورد نظر امام زمان علیه‌السلام بوده در این مسئله، شکی وجود ندارد، شبیه سید بحر العلوم، البتّه شبیه نه، به پای سید، سید که اصلاً یک جایگاه دیگری داشت. ولی شیخ مفید هم خیلی حسابی بود، شیخ مفید همان کسی است که در یک اشتباه در حکم و قضاوتی که کرد، وقتی فهمید اشتباه است نیامد اشتباهش را ماست مالی کند، شیره مالی کند، از این شیره و ماستها در خانه‌های ما زیاد است

خمره خمره، ماست شیره روغن نمی دانم، هر  
جور در هر جا یک جور، در هر یک خلافتی، به جای  
اینکه خودمان بیاییم، بگوییم خلاف است، از یک جا  
کاسه ماست برمی داریم می مالیم رویش، از یک جا  
شیره برمی داریم می مالیم رویش، از یک جا روغن،  
از یک جا نمی دانم چی! مرکبات، خلاصه از هر جا،  
شیخ مفید وقتی که فهمید اشتباه کرده، رفت در منزل  
را بست به مردم گفت خودتان میدانید و خدای  
خودتان به من ارتباطی ندارد من متکفل دین شما  
نیستم و قیم نیستم، خدا دارید و امام زمان علیه السلام  
دارید بلند شوید بروید با خدا و امام زمانتان، هر  
کاری خواستید بکنید من کاری ندارم، این جوری  
بوده قضیه، قضیه مفصل است یک قضیه ای دارد،  
یک شخصی بود، زنی فوت کرده بود، حامله و فلان  
و این حرفها درست شد، صداقت نشان داد از  
خودش، وفا نشان داد از خودش، صفا نشان داد از  
خودش، اخلاص نشان داد به ولی نعمتش، ولی  
نعمتش هم آمد دستش را گرفت، ولی نعمتش آمد  
دست او را گرفت، فرستاد دنبالش در منزلت را باز

کن و شروع به قضا و فتوا و حکم بکن، ما خودمان  
هوای تو را داریم و تو را تأیید میکنیم، تمام شد دیگر  
از این به بعد شیخ مفید شد شیخ مفید. دیگر از امروز  
دیگر تمام شد سفت و محکم، برو حکم و فتوا، و  
هر چی بود برو. دیگر فهمید پشتش کیه. کی  
او را در کف حمایت و لطف خودش گرفته، امام  
علیه السلام گرفته، وقتی امام گرفته دیگر غصه چه را  
می خوری! تا الان می بایست تن تو بلرزد تا الان  
می بایست بند بند از استخوانت جدا شود، خیال  
کردی آسان است تا الان می بایست تک تک موهای  
بدنت برای حکمی که دادی، آن در قبال تو به مقابله  
برخیزد و تو را مانع شود، ولی وقتی که امام  
علیه السلام نه بنده و امثال بنده، امام علیه السلام  
فرمود برو جلو، حرکت کن، ای مالک برو به سمت  
مصر و در آن جا حکومت انجام بده، ای نمی دانم  
سلمان برو به سمت مدائن و در آن جا حکومت کن،  
ای عثمان بن حنیف برو به بصره و در آن جا به اداره  
و تدبیر اجتماع پرداز، وقتی که امام علیه السلام  
می گوید ای علی بن یقظین، صحبت علی بن یقظین

پریشب کردیم دیگر من موسی بن جعفر علیه السّلام  
وقتی که می گویم برو، برو دیگر پشت سرت را نگاه  
نکن، خیال جمع، تمام شد قضیه، خود او می داند که  
چه کند، خودش می داند خودش می داند، شیخ مفید  
از آنها بود یعنی آمد و یک همچنین به اصطلاح یک  
همچنین انجام داد، معروف کرخی چی! خب  
معروف کرخی از افرادی بود که این در خدمت علی  
بن موسی الرضا علیه السّلام بود و از آن حضرت  
استفاده می کرد الان ما می بینیم نه می آیند رد می کنند،  
کی گفته معروف جزو اصحاب امام رضا علیه السّلام  
بوده؟! کی گفته بایزید جزو افراد امام صادق  
علیه السّلام بوده؟! کی گفته این حرفها را علی کل  
حال این حرفها جواب دارد، یک روزی باید نسبت  
به این مطالب جواب داد، در همین دنیا هم باید  
جواب داد، آخرتش بماند در همین دنیا بایستی این  
مسائل را بایست پاسخ داد.



بایزید آمد خدمت امام صادق علیه‌السلام  
شش سال هم بود. چه کار می‌کرد سقایی می‌کرد، آن  
موقع که آب نبود می‌رفتند از یک جا آب می‌آوردند  
و در خانه‌ها، در محلات می‌گرداندند، خم‌هایی بود  
در منزل، آب می‌ریختند در آن جا هم برای شستن،  
هم برای، البته برای شستن که چاه بود هم برای  
شرب، این آب را در آن خم‌ها نگه می‌داشتند، یک  
مقداری ته نشین می‌شد آب رویش که زلال بود  
مصرف می‌شد، به این‌ها می‌گفتند سقا، خب منزل  
امام صادق علیه‌السلام محل رفت و آمد بود، پر  
می‌شد خالی می‌شد، مرتب می‌رفتند می‌آمدند چیز  
می‌کردند خوب نیاز به سقا بود، بایزید آمد گفت من  
این کار را انجام می‌دهم حضرت فرمودند: بسیار  
خوب شش سال در آن جا سقا بود، ولی یک  
کارهایی هم می‌کرد، سقایی ظاهر قضیه بود، در واقع  
امام صادق علیه‌السلام سقا بود او ظاهر می‌رفت آب  
می‌آورد ولی در باطن امام صادق علیه‌السلام خلاصه  
او را تربیت و برنامه و اینها، بعد از شش سال روزی  
امام علیه‌السلام فرمودند که: برو از بالای فلان جا بالا

برو، کتاب را بیاور. آمد گفت کدام طرف حضرت فرمودند شش سال است که اینجایی نمی‌دانی کدام طرف است، گفت یابن رسول الله از وقتی که آمدم این جا چشمم به غیر شما نیفتاد، ببینید این سقا، این سقا با بقیه سقاها فرق می‌کند، این یکی است، یکسان است، حضرت فرمودند که: حالا وقتش است که برگردی سر شهر و دیارت است، دیگر وقتش است که برگردی و حضرت نظری به او کردند، از آن نظرها از آن نظرها

به ذره گر نظر بو تراب کند \*\*\* به آسمان رود

و کار آفتاب کند

از آن ذره‌هایی که یک نگاه، آن ذره را به خورشید تبدیل می‌کند، به خورشید تبدیل می‌کند، یکی از آن نگاهها حضرت به او کردند و روانه کردند که سقایی بس است و بلند شو برو و مطالب را به اهلش برسان، مسائل را به مستعدین و آنهایی که استعداد دارند برو برسان، و در تاریخ هم آمده که حضرت فرزند خود محمد را با او همراه کردند، الان در این امامزاده که در بیرون شاهرود در بسطام



هست. امام زاده محمد بن جعفر الصادق علیه السّلام این فرزند بلافصل امام صادق علیه السّلام است که بایزید وقتی که خواست از این دنیا برود، وصیت کرد که به بدن او را در عتبه و درگاه فرزند امام صادق علیه السّلام قرار بدهند، علتی که الان قبر بایزید بیرون است به خاطر این جهت است که خود او وصیت کرده. قبر فرزند پیغمبر جایز نیست که مرا در آن جا دفن کنید، من قابل برای دفن در جایگاه آن فرزند پیغمبر را ندارم، مرا در کنار و عتبه دفن کنید، لذا اول فرزند امام صادق علیه السّلام به رحمت خدا رفت و بعد بایزید را در همان به اصطلاح کنار دفن کردند خیلی جای باصفایی است، اگر کسی می خواهد به آن جا به زیارت فرزند امام صادق

علیه‌السّلام و جناب بایزید برود در راه مشهد،  
یک وقت نرود همان اشتباهی که ما کردیم و با تذکر  
آیین نامه‌ای مرحوم آقا مواجه شدیم، عرض کردم  
یک دفعه خدمت رفقا دیگر، بله مرحوم آقا  
می‌فرمودند کسی که به زیارت امام رضا علیه‌السّلام  
حرکت می‌کند، نباید در بین راه قصد او، با زیارت  
سایر افراد از اولیاءخدا توأم باشد، مثلاً فرض کنید  
که در شاهرود برود مثلاً بایزید زیارت کند یا مثلاً  
بالا تر شیخ ابوالحسن خرقانی را در قلعه نو زیارت  
کند، یا فرض کنید که در نیشابور به زیارت شیخ  
عطار اینها برود یا در سبزوار مثلاً در سبزوار قبر  
مرحوم حکیم سبزواری رحمه الله علیه، مثلاً برود  
آن جا. کسی که به زیارت امام رضا علیه‌السّلام  
حرکت می‌کند فقط در ذهنش باید امام رضا  
علیه‌السّلام باشد فقط امام رضا علیه‌السّلام باشد تمام  
شد. یعنی غیر از امام رضا علیه‌السّلام، بله شاهرود  
این جا هست نمی‌دانم سبزوار هم آن جا مرحوم  
حاجی سبزواری آن جا هست، در جلوتر شاهرود  
نمی‌دانم هست از این به اصطلاح، نه شما که حرکت

می‌کنید به سمت زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام اگر در ذهنتان اینها باشد، باختید قاطی کردید، گرچه اینها از بزرگان هستند. گرچه اینها از اولیای خداهستند، گرچه اینها از عرفا هستند ولی امام علیه‌السلام چیز دیگری است، امام علیه‌السلام مسئله‌اش با مسئله دیگران فرق دارد. کسی که به زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام می‌رود در آن، جاده‌ای که دارد می‌رود در آن جاده فقط امام رضا علیه‌السلام باید در ذهنش باشد، نباید کسی دیگر، اگر کسی دیگر باشد وقتی به مشهد می‌رسد آن زیارتی که می‌کند کم است، چهل درصد به او می‌دهند چون در طول این حرکت ذهن قاطی بوده، مخلوط بوده از امام

و اینها همه نکته است اینها همه مسائل دقیقی است که بزرگان و اولیای خدا این مسائل را فرمودند بنده از خودم نمی‌گویم، بله وقتی که رفتیم زیارت حالا موقع مراجعت برمی‌گردیم اشکال ندارد، موقع مراجعت فرض کنید که در نیشابور در آن جا به قبر شیخ عطار و فریدالدین عطار نیشابوری که از یکی

از بزرگترین عرفای عالی مقام، همان کسی که وقتی مولانا را که یک طفل خردسال بود آن کتاب خودش منطق الطیر نه، کتاب دیگر دارد یکی از آن کتاب اشعار ثلاثه را برداشت به او داد و به پدرش گفت که عن قریب است که این فرزند تو آتش به جان عالم بیفکند به مولانا جلال الدین داد در وقتی که داشتند می رفتند به سمت بغداد، می خواستند حرکت کنند بروند از بلخ که می آمدند این قضیه در آن جا اتفاق افتاد خوب این عطار در آن جا و بعد هم خوب مرحوم حکیم سبزواری که بسیار، بسیار مرد بزرگ و به قول خدا رحمت کند آن رفیق شفیق ما را، مرحوم آقای بیات، ایشان می گفتند که در یک سفری که با مرحوم آقای انصاری داشتند بر می گشتند از مشهد. آن جا به سر قبر مرحوم حاجی سبزواری رفتند و یک دو ساعتی را، دو سه ساعتی را از شب، اتوبوس کنار نگه داشته بود و یک دو



ساعتی ظاهراً، دو سه ساعت را از شب اینها می‌روند در مقبره، آن موقع که این طور نبوده الان خیلی چیز شده تجدید بنا شده و فرق کرده، آن جا بودند و ایشان خیلی تعریف کرد، خیلی می‌گفت چه پذیرایی کرد ایشان آن شب از همه ما، و اصلاً عجیب بود حالش عجیب بود اصلاً چنان به شعف آمده بود که انگار برای افرادی که در آن محفل بودند، محسوس بود که دارد اشعاری را که خودش در دیوان خودش گفته، برای ما می‌خواند! همه می‌گفتند الان این شعر را شروع کرده مثلاً یک غزل را، که مثلاً خودش می‌گفت برای ما از این اشعارش، شروع کرده بود به خواندن و خیلی خلاصه خاطرات خوشی داشتیم وقتی که بیرون آمدیم مرحوم آقای انصاری رو کردند به آقای بیات و گفتند که مثل این که یک چیزی می‌شود یک چیزی می‌شود به اصطلاح ایشان، ولی آن کجا و عطار کجا! عطار اصلاً یک مقام دیگری و یک منزلت دیگری یا جناب بایزید اصلاً مرام و منزلت دیگری دارد یا مثلاً فرض کنید که در شاهرود اشکال ندارد درموقع مراجعت

انسان برود و این بزرگان را زیارت کند این دیگر برگشت است برگشت از حضرت است.

رعایت این مطالب خیلی رعایتش مهم است خیلی! در بزنگاهها به داد انسان می‌رسد این مطالب، البته تا حدودی ظاهراً نمی‌دانم در یکی از همین نوشتجات بنده ذکر کردم راجع به این قضیه، نمی‌دانم کجا بود اسرار ملکوت اول یا دوم یا چیز است آن جا مثل این که یک همچنین مطالبی آوردم بله این مسئله ای که در این جا عرض شد که امام علیه‌السلام، امام در همه تصرّفات و مطالب در همه آنها دارای عصمت است و عصمت یعنی غیر قابل خطا بودن، غیر مستعد برای قبول خطا کردن.

همان طوری که دیشب عرض شد گناه عبارت است از آن صورت مثالی‌ای که آن صورت مثالی، قائم به نفس فاعل است در آن فعلی که انجام می‌دهد به خود آن عمل خارجی گناه نمی‌گویند. خود آن عمل خارجی یک عمل است این عمل به واسطه دواعی مختلف، صور مختلفی از حسن و قبح ممکن است پیدا بکند. حتی ممکن است دو نفر، دو

کار خلاف انجام بدهند و هر دو کارشان برایشان ثواب داشته باشد. یک مثالی می‌زند می‌گویند یک نفر رفته بود کنار کاروانسرای، چاهی بوده درش باز بوده آن جا گفته بود در این جا ممکن است کسی می‌آید در این جا خب اسبی دارد و نگاه کرده بود و چیزی ندیده بود و میخ بگذاریم به زمین، یک میخی یک چوبی شخصی که می‌آید اسبش را مرکبش را با طناب ببندد کنار چاه. تا این که آن اسب جایی نرود، این شخص این کار را می‌کند، یکی دیگر می‌آید و وقتی که نگاه می‌کند می‌بیند ممکن است کسی پایش بخورد و در چاه بیافتد آن را در می‌آورد. حالا کدام یکی از این دو تا ثواب کردند؟! هر دو تا، آن نیتش این بود که مرکب را ببندد، آن هم نیتش این بوده که شخصی به اذیت نیفتد. هر دو عمل خلاف از نقطه نظر ظاهر، هر دو این عمل مورد رضای خدا است.





مگر می‌شود دو قضیه درست صد و هشتاد  
درجه در مقابل هم، یا این که ممکن است فرض کنید  
که یک عمل باشد. این عمل از یک فرد پسندیده و  
از یک فرد دیگر اصلاً پسندیده نباشد. شما فرض  
کنید یک بچه می‌گوید که یک کاغذ و قلم بدهید که  
من بنویسم، این قلم را می‌دهید با کاغذ بچه شروع  
می‌کند به نوشتن و خطها و می‌زند و حرام هم می‌کند  
این اشکال ندارد، چون می‌خواهد روان شود و با این  
روان شدن این کم کم راه بیافتد، ولی شما که سنی از  
شما گذشته اگر بخواهید ادای بچه را در بیاورید و  
شروع کنید کاغذ را خط خطی کنید می‌گویند آقا چرا  
اسراف می‌کنی؟! هم کاغذ را خط خطی کردی هم  
جوهر را اسراف کردی، پس بنابراین کار  
حرامی انجام دادی، حرام، حرام است. دیگر حرام  
شاخ و دم ندارد.

عملی که انسان انجام بدهد که آن عمل لغو  
باشد و موجب اسراف باشد آن میشود حرام. تمام  
کارهایی که ما انجام می‌دهیم خود نفس کار خودش  
صورت قبیحه و صورت مستحسنة ندارد، فی حد

نفسه فعلی است از افعال وجودیه و بر وجود به ما  
 هو وجود اگر قرار باشد صفتی بر او مترتب باشد  
 همان صفت خیر است، الوجود خیر و آثاره خیر و  
 تبعاته خیر، تمام این خصوصیات که در عالم وجود  
 انجام می‌شود همه آنها به همان حیثیتی وجودیه و  
 تکوّن خارجیّه او که بر می‌گردد در آن جا متّصف به  
 خیر است و جنبه آن استحسان و قبح کلامی که  
 تکلیف مکلف مترتب بر اوست، نسبت به او هیچ  
 این چیزی ندارد، هیچ چیزی ندارد هیچ اثری بر آن  
 مترتب نیست. آن نیتی را که انسان انجام می‌دهد، آن  
 نیت صورت برزخی آن فعل خارج است حالا چه آن  
 فعل خارج، در خارج انجام بگیرد یا انجام نگیرد این  
 تفاوت نمی‌کند، من وقتی که شمشیر را بر میدارم یا  
 چاقو را برمی‌دارم می‌خواهم بزنم یک بیگناهی را به  
 قتل برسانم همین که نیت می‌کنم که بزنم به پای من  
 یک قتل نوشتند چون من مختار با اراده و با انتخاب  
 قتل نفس محترمه که حرام است و در آیه قرآن هم  
 داریم و مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ  
 قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ  
 النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَ

لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ<sup>۱</sup> جميعاً کسی که یک نفس را به هلاکت برساند مانند این است که همه افراد را به هلاکت رسانده و این بر اساس همان مسئله زنجیر واری است که سلسله‌ای است که بین همه افراد است و به واسطه آن این مسئله به همه افراد سرایت می‌کند، خیلی مسئله مسئله دقیقی است این نکته در این جا قرآن می‌فرماید مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلْنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> سوره المائده (۵) قسمتی از آیه (۳۲)

<sup>۲</sup> سوره المائده (۵) همان آیه

جمیعا کسی که زنده بکند یک شخصی را مثل  
این که همه مردم را زنده کرده. من که با اختیار خود  
و می دانم این عمل من حرام است و می دانم عقاب  
دارد و حرام است چاقو را بر می دارم اسلحه را  
بر می دارم و به سمت فرد نشانه می گیرم که او را به  
قتل برسانم یک مرتبه وقتی که تکان می دهم این  
اسلحه را، می بینم که این از این گلوله ندارد یا این  
که فرض کنید که این زبانه در این جا گیر کرده و  
نمی تواند در این جا شلیک کند. درست شد و در  
همین موقع آن شخص می رود و من به او دیگر  
دسترسی پیدا نمی کنم با همین عمل در پرونده من  
یک قتل نفس محترمه ثبت می شود در روز قیامت با  
این عملی که من انجام دادم، به رو مرا در آتش جهنم  
می اندازند، بی برو برگرد، آن جا هر چه داد بزند که  
خدایا من انجام ندادم، البته نمی تواند داد بزند  
چشمها، چشم دیگری خواهد شد، افکار، دیگر  
افکار دیگری خواهد شد. بعد قیاسها و منطقتها و  
قضاوتها قضاوتهای دیگری خواهد شد در آن جا این  
قتل نفس را این فرد در وجود خودش احساس

خواهد کرد گرچه این جا فرض کنید که یک مرتبه از پشت سر چند تا پاسبان می‌رسند و او را می‌گیرند و می‌برند و از آن طرف هم قاضی می‌گوید چون کسی را به قتل نرسانده مبری است و اعدامش نمی‌کنند کسی را نکشته، این رها کردن او و تبرئه او، تبرئه در دنیا و به واسطه حکم ظاهر است ولی در پیشگاه خدا و پرونده‌ای که خدا برای او دارد او تبرئه نشده آن محکوم به یک قتل است، محکوم به قتل است.

امام سجاد علیه‌السلام وقتی که در آن فقره می‌فرماید: (اللهم العن بنی امیه قاطبه<sup>۱</sup> خدایا همه بنی امیه را همه را لعن کن از حضرت سوال می‌کنند که همه بنی امیه که این کار را نکردند یک عده خاصی بودند و آمدند و به قتل فرزندان پیغمبر خوب اقدام کردند، حضرت می‌فرمایند: (لأنهم رضوا بعمل آبائهم) چون آنها به عمل پدرانشان راضی بودند مثل اینکه در کربلا شرکت کردند هیچ تفاوت نمی‌کند!! شخص کربلا نیامده ولی در روز قیامت او را جزو

---

<sup>۱</sup> قسمتی از زیارت عاشورا

افرادی که در کربلا شرکت کرده، در آن جا به حساب  
می‌آورند و می‌بیند درست است و به خداهم  
اعتراض نمی‌کند، می‌بیند درست است چون آن جا  
قضاوت فرق می‌کند آن جا

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ  
فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا<sup>۱</sup> تو در دنیا از این اظهار و ابراز  
حقایق غافل بودی کاری را که می خواستی بکنی و  
نتوانستی بکنی جلوی مردم پز می دهی بنده نکردم،  
نه، آن کسی که عالم هست و اطلاع دارد، می فهمد  
که تو شریک جرم بودی منتهی نتوانستی و  
مانعی پیش آمد و این قضیه به اسم کس دیگری تمام  
شد! ولی این مسئله برای افراد عادی خوب قابل  
اثبات نیست، همه مردم چشمشان عادی است،  
نظرشان نظر عادی است (؟؟؟) از کشف حقایق و  
کشف قضیات و کشف سرائر تو غافل بودی در دنیا  
به غفلت گذرانید، گفתי هر کاری می کنیم کسی  
نمی بیند هر عملی انجام می دهیم کسی متوجه  
نمیشود مسائل ما این جا که شد (؟؟؟) ما در این جا  
پرده از جلوی چشمانت برداشتیم حکومتی که در  
این جا می کنی و قضاوتی که در قیامت می کنی با  
قضاوت در دنیا تفاوت دارد، قضاوت در روز قیامت  
تو، با قضاوت در دنیا دیگر فرق کرده است، حالا

---

<sup>۱</sup>سوره ق (۵۰) آیه (۲۲)



ببینید این که می گویند ائمه و اولیاء خدا باید متصدی  
امور شوند برای همین است آن قضاوتی که آنها  
می کنند، آن قضاوت، قضاوت روز آخرت (؟؟؟)  
است ما در روز قیامت چطور این پرده از همه  
برداشته می شود از جلوی چشم برداشته می شود  
دیدگان انسان به واقع مطلب

روشن می‌شود وقتی که روشن شد دیگر آن جا  
قاضی نمی‌خواهد، دیگر آن جا بینه و شاهد  
نمی‌خواهد، نگاه می‌کند می‌بیند قتل نفس انجام داده  
اعتراض نمی‌خواهد بکند کسی که فهمش عوض  
بشود باز اعتراض می‌کند؟! کسی که اصلاً به طور  
کلی معرفتش تغییر پیدا کند اعتراض می‌کند؟! کسی  
که بیایند به او فیلم را نشان بدهند که ما داشتیم از این  
کاری که می‌کردی فیلم برمی‌داشتیم باز هم می‌تواند  
انکار بکند؟! نمی‌تواند، دیگر بیا بفرما بیا این هم  
سندش این هم مطلب

در روز قیامت این طور نیست که پرونده  
بیارند نشان بدهند بعد افراد بیایند اعتراض بکنند  
خدایا ما که در دنیا قتل انجام ندادیم، ما که در دنیا  
زنا انجام ندادیم ما که در دنیا از دیوار مردم بالا  
نرفتیم، ما که در دنیا شرب خمر نکردیم، ما که در  
دنیا به یتیم سیلی نزدیم پس چیه در این پرونده ما،  
تمام این‌ها را نوشته، ملائکه تو چرت زده بودند به  
جای مای، پرونده‌ها را قاطی کردند و به جای ما یکی  
دیگر را آوردند برای ما، خدا می‌گوید آن چرت زدن

و قر و قاطی کردن پرونده، مال دنیا است در دنیا  
پرونده‌ها قاطی می‌شود.

گاهی میشود که پرونده باید طبقه سوم باشد  
می‌آید طبقه اول، از طبقه اول می‌رود در زیر زمین،  
از زیر زمین هم می‌رود توی زمین، می‌شود اتفاق  
می‌افتد ولی در آن جا، این پرونده این طوری نیست  
هر پرونده‌ای سر جایش است، درست درست یک  
میل فرق نمی‌کند، یک میلی این طور نیست که در  
این روز قیامت بیایند اعتراض بکنند این چیزها،  
هیچی برای ما، خدا بیاید بگوید که بفرما و شهادت  
بدهد

ملائکه‌ای که در آن جا ثبت کردند بلند بشوند  
 بیایند فیلمش را به این نشان بدهد تا دیگر حرف  
 نزند جلوی ما، و دیگر عرض اندام نکند بیاورید فیلم  
 را نشان بدهید. البتّه خدا دیگر ملائکه را نمی‌آورد  
**يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا  
 يَعْمَلُونَ**<sup>۱</sup> در روز قیامت تا بخواهد حرف بزند زبانش  
 تمام آن حکمهایی را که در دنیا کرده زبانش همه را  
 می‌آید می‌گوید، مثل نوار می‌آید همه را می‌گوید در  
 روز فلان این حرف را زدید تو این کار را کردی در  
 روز فلان، من این جوری گشتم و این شهادت،  
 شهادت زمانی و مکانی نیست شهادت، شهادت  
 وجودی است. یعنی آن حقیقتی که این زبان در آن  
 حقیقت قرار دارد آن حقیقت لسانیه برای آن شخص  
 روشن می‌شود. **لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ  
 غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ**<sup>۲</sup> همین است (؟؟؟)  
 شهادت می‌دهد نه اینکه گوشش را این جوری  
 می‌گیرد زبانش هم این طوری شروع می‌کند عین

<sup>۱</sup> سوره النور (۲۴) آیه (۲۴)

<sup>۲</sup> سوره ق (۵۰) آیه (۲۲)

فرفره چرخیدن نه این طوری نیست یا اینکه فرض کنید که گوشش را می‌گیرد و این دست راست عین ضبط صوت از ایشان صدا در می‌آید نه، این جوری نیست، یا پا یا قلب یا امثال ذلک نه آن واقعیتی که این جوارح و اعضا در آن واقعیت این عمل را انجام دادند بر اساس خبث باطن و بر اساس عناد و بر اساس اختیار و بر اساس علم و شعور و بر اساس آن صورت مثالیه که این عمل را انجام دادند، آن صورت مثالیه در وجود او تجلی می‌کند. و می‌بینید صورت مثالیه کلماتی را که به ناحق گفته (تشهد) شهادت می‌دهد. صورت مثالیه کارهای خلافی را که دست انجام داده، آن صورت مثالیه در وجود او ظاهر و وارد می‌شود فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ ما پرده برداشتیم یعنی این شهادت، ما پرده برداشتیم یعنی بر تمام آن صورت‌های مثالیه مکدره، چه در دنیا از آن صورت‌های مثالیه غافل بودی و خیال کردی حالا که انجام ندادی یا انجام دادی کسی نمی‌بیند آن صورت مثالیه ظلمانی را ما در وجود تو به تو می‌نمایانیم، به تو ارائه می‌دهیم آن صورت مثالیه ظلمت، آن صورت

مثالیه فحش و آن صورت مثالیه سب آن صورت  
مثالیه غیبت، که (الغیبة اشد من الزنا) آن صورت  
مثالیه تهمت زدن بر بریئ بر انسان بری و بی گناه  
تهمت زدن و او را متهم به کار نکرده کردن، آن  
صورت مثالیه‌ای که در این زبان می‌گردد و بر اساس  
گردش خلق و ایجاد صورت مثالیه می‌کند عین  
کارخانه، مثل چاپخانه آن صورت مثالیه را ما در  
وجود تو به تو ارائه می‌دهیم، خوب چه کار می‌کنیم،  
بفرمایید داریم می‌دهیم، دروغ که نیست، دیگر

نمی‌توانیم بگوییم نمی‌کند شما مگر الان  
می‌توانید از وجود خودتان خصوصیات خودتان را  
دفع کنید، شما می‌توانید دفع کنید امشب افطار چه  
خوردید! هی بگویید پلو خورشت فلان خوردم،  
نخیر نخوردم، نمی‌شود، این حالتی که در نفستان  
است این حالتی که در وجودتان احساس می‌کنید،  
این حالتی را که الان با آن حالت استمرار دارید مگر  
می‌توانید از خودتان جدا کنید، نمی‌توانید.

در روز قیامت همین مطلب برای انسان  
منکشف می‌شود! به طوری که نه با پرده نه با فیلم نه  
با صدایی که گوش آدم گوش بشنود و زبان چه  
می‌گوید و او بگوید و گوش بشنود، و یک موقع از  
همه جای بدن صدا می‌رود هوا، از دست می‌رود  
عجب آدمی همه جایش خلاف کرده بی پدر، این بی  
پیر، هم دستش خلاف کرده هم پایش خلاف کرده  
هم نمی‌دانم چه خلاصه بالا و پایین و زبان و چشم  
و گوش و همه الحمدلله در این جا بیکار نشستند،  
آن جا اینهایی که بیکار نشستند کار می‌دهند دست  
حاجی آقا و فلان.

یکی از این رفقا خدا حفظش کند این می گفت اسم حاج آقا آوردیم یک دفعه می گفت در زمان سابق، همان زمان شاه و اینها که خوب بی حجابی بود دیگر گفت داشتیم با هواپیما مشهد می رفتیم وسط راه طوفان می شود و شروع می کند به بالا رفتن و پایین آمدن از آنها از آنها بعضی از خیلی ها مشکل است، برای خودم بعضی از وقتها اتفاق افتاده از آن چیزها گاهی آدمی یک چیزی گیرش می آید خلاصه همه به وحشت و اضطراب و همین فزعی که این جا گفتیم، آن جا برای این افراد پیدا می شود، و کم کم سر و صدا و حتی به گریه اضطراب و فلان و این حرفها، یک پیرمردی از این حاجی بازاری و او هم مضطرب بود و صلوات می فرستاد و به او می گفت تو این ذکر را بگو به او می گفت تو فلان، می گفت چند تا از این دخترها بودند بی حجاب بودند هفده ساله هجده ساله بیست ساله اینها کرکر می خندند، اصلاً انگار نه انگار که این الان این قضیه خطر ممکن است پیش بیاید البته احتمال خطر هم هست منتهی به کسی نمی گویند و



ممکن است خطر پیش بیاید و فلان انگار نه انگار  
غش غش می خندیدند و فلان و به حال خودشان  
خوش بودند این حاجی بازاری عصبانی شد حالا  
ترسیده مرگ را جلوی چشمش به حساب خودش  
دیده، این شروع می کند به اینها فحش دادن ای بر  
پدرتان، همین بی حجابی شما این بلا را سر ما دارد  
در می آورد، خجالت نمی کشید مشهد می روید فلان  
می کنید حالا این کارها را می کنی، که هیچ کر هم  
می خندی و فلان می کنی و این حرفها، یک خجالت  
بکشید اقلًا بردارید یک چیزی سرتان کنید و فلان  
کنید، خلاصه وقتی خوب حرفهایش را زد یکی از  
اینها گفت خیلی خیلی مثل اینکه به تو فشار آمده،  
خلاصه در آن جا داری می میری، تو باید ناراحت  
باشی در سرت بزنی یک عمر در بازار نزول خوردی،  
یک عمر کلاه سر مردم گذاشتی یک عمر گران  
فروشی کردی، حالا خدا



می خواهد جانت را بگیرد به دست و پا افتادی ما  
که کاری نکردیم ما با خدا صاف و پوست کنده  
هستیم با او رفیقیم، مردیم هم مردیم، می دانیم  
جایمان خوب است برو به فکر خودت باش این قدر  
به ما نگو سرتان را بپوشانید و فلان کنید. راست  
می گفتند اگر آدم حسابش را برسد معلوم نیست که  
خلاصه اینها با آن صفای خودشان معلوم نیست  
جلوتر از ماها نباشند، معلوم نیست نباشند که هستند،  
قطعاً هستند قطعاً هستند ما باید برویم به فکر  
خودمان باشیم، به فکر بیچارگی خودمان به فکر  
بدبختی های خودمان به فکر آن چیزهایی که ارائه  
دادیم و بعد خلافتش ثابت شد!! باید برویم به فکر  
آنها بیافتیم که وای و وای و وای که بر سر ما  
چه خواهد آمد.

خلاصه علی کل حال این صورت در روز  
قیامت ظاهر می شود (فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَائِكَ) خوب  
حالا که (ما كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَائِكَ) کردیم (فَبَصْرُكَ  
الْيَوْمَ حَدِيدٌ)<sup>۱</sup> حالا چشمت دیگر با آن چشم دنیا فرق

---

<sup>۱</sup> سوره ق (۵۰) قسمت آخر آیه (۲۲)

می کند (بَصْرُک یومَ حَدِيدٍ) یعنی نگاهت دیگر تیز و عمیق خواهد بود حدید یعنی تیز، آن چیزی که می رود و به عمق می خورد حدید می گوید از حدت می آید یعنی ظاهر را می شکافد و به مغز می رسد آن حدید است (فبصرك الیوم حدید) یعنی نگاهت دیگر نگاه موشکافانه است نگاهت دیگر نگاهت عمیق است، دیگر نگاهت به کارهایی که کردی نیست نگاهت به صورت ملکوتی و برزخی کارهاست که کردی، نه به کارهایی که انجام دادی، دیگر نگاهت به این که زیانت چه گفت نیست، نگاهت به این است که زیانت در چه حالی گفت، نگاهت به این که با پایت چه کردی نیست، نگاهت به این است که با پای تو در چه موقعیتی این عمل انجام گرفت، با این دست در چه موقعیتی این عمل انجام گرفت و علی هذا.

بنابراین در روز قیامت که انسان در پیشگاه عدل الهی حاضر می شود این آیه فقط شامل کارهای فیزیکی که در این دنیا کرده دیگر نخواهد بود. شامل چیست؟ شامل کارهایی است که چه فیزیکی انجام

داده و آن جنبه معنوی و مثالی از دیدگاه او غفلت شده، پنهان شده مخفی شده هم آنها را، یعنی آن جنبه مثالی را، چون عرض کردیم در روز قیامت بر خلاف آن چه که گفته می‌شود خود آن عملی که در دنیا انجام شده در جلوی چشم انسان نمی‌آوردند، آن یک عملی است مثل همه عملها، مهم نیست آبی که من می‌خورم چه من بخورم چه کسی دیگر بخورد فرق نمی‌کند، اما این آبی که کس دیگر می‌خواهد بخورد، بچّه‌ای که می‌خواهد بخورد من از جلوی من بر می‌دارم می‌خورم این را بر می‌دارند روز قیامت به حساب می‌آورند، و الا این آب را از این جا آوردند و خوردن یک عمل عادی است، این نشان دادن ندارد، خدا می‌گوید تو از جلوی این برداشتی، برداشتم که برداشتم. تشنه‌ام بود آوردم خوردم به خود



آب خوردن خدا ایراد نمی‌گیرد، ایراد چیست؟  
ایراد این است که به یک بچه مظلوم در این جا ظلم  
شد، این ایراد دارد! نه آب خوردن این ظلمی که به  
این صورت درآمده و این ظلم در نفس این ثبت  
شده، حک شده بعد از این که این آب را می‌خورد  
بلند شود نماز بخواند، حضور قلب ندارد به خاطر  
همین است!

در روز قیامت صورت اعمال ایجاد نمی‌شود  
سیرت اعمال ظاهر می‌شود، دو مطلب است سیرت  
اعمال و صورت مثالی صورت مثالی، اعمال و آن  
سیرت اعمال در روز قیامت خلق نمی‌شود، خدا  
خلق نمی‌کند اینها سر جایش هست، بوده است من  
خلق کردم، چرا گردن خدا بیاندازم من این را خلق  
کردم و با این عمل خلافی که انجام دادم، دو مسئله  
در عالم وجود ایجاد کردم.

مسئله اولی که ایجاد کردم نفس عمل خارجی  
که، این عمل خارجی یک عمل فیزیکی است و به  
این عمل فیزیکی خدا ایراد نمی‌گیرد یک عملی است  
در خارج انجام شده و هیچ اشکال ندارد این ایراد

ندارد، کار دومی که انجام دادم و به آن کار خدا ایراد می‌گیرد و به من گیر می‌دهد آن چیست؟ آن این است که این عمل را با این نیت انجام دادم آن نیتی را که من خلق کردم آن می‌ماند.

پس عمل در روز قیامت این عمل ظهور و بروزش فایده‌ای ندارد نه اینکه نشود ظاهر می‌شود، نه این که نشود چون انسان به واسطه همان مسئله تجرد نفسی که در قیامت پیدا می‌کند وقتی که احاطه بر وجود خود کند، احاطه بر تمام آثار وجودی هم پیدا خواهد، کرد آن مسئله‌ای نیست، آنی که مهم است و به واسطه آن حساب و کتاب در پیش است آن عبارت از این است که این عمل یک صورت برزخی ایجاد کردم آن صورت برزخی را، آن صورت برزخی را در روز قیامت که من از او غافل بودم، خدا من را نسبت به آن صورت برزخی فقط آگاه می‌کند! هیچ کار نمی‌کند خیلی کار ساده، پس ببینید که کار مهمی نیست هیچ چیزی در آن جا انجام نمی‌شود، هیچ اتفاقی در روز قیامت نمی‌افتد و این که می‌گویند روز قیامت همین دنیا است! همین است



الان این صورت برزخی در من است به واسطه شهوات به واسطه غفلت به واسطه عدم متابعت از مرام اولیاء و سیر و سلوک در مسیر الهی ذهن و نفس به دنیا توجه می کند و توغل در دنیا می کند. از آن صورت برزخی و ملکوتی و مثالی غفلت دارد، در روز قیامت وقتی که این توجه به دنیا، از بین می رود دیگر خود به خود صورت مثالی تشریف دارند، در آن جا هست خدا دیگر کاری انجام نمی دهد اینی که می فرماید (فَكشَفْنَا عَنْ غِطَائِكَ) این برای دل خوش کنک و یک قضیه ای است، خودش هست خدا ایجاد نمی کند، غفلت من در این جا به واسطه آن انصرافی که به خودم داده بودم، خودم را به غفلت و به خواب می زدم با به خواب زدن من و با به غفلت زدن، که آن هم به خواب نرفته، نه هست سر جایش است در روز قیامت آدم چشم باز می کند از دنیا خبری نیست،



نگاه می‌کند می‌بیند که ا نفسش یک تجرّد پیدا کرده، یک احاطه پیدا کرده، یک قدرت پیدا کرده، نسبت به مطالبی که از این مطالب غافل بوده، ولی این مطالب همه بوده همه این مسائل بوده مثل اینکه فرض کنید که برای بعضی‌ها به واسطه مسائل، ناراحتیهایی که پیدا میشود یکدفعه شوکهای عصبی وارد می‌شود، شوکهایی وارد می‌شود و بعد آن قسمت حافظه آن قسمت دچار ضربه می‌شود و این را فراموش می‌کند به پدرش نگاه می‌کند مثل اینکه دارد به یک آدم معمولی نگاه می‌کند به مادرش نگاه می‌کند انگار به یک زن دارد نگاه می‌کند، نه برادری میشناسد نه پدری نه مادری نه خویشاوندی نه همسایه هیچ چیز، هیچی، در خیابان دارد راه می‌رود بعضی از اینها تا آخر عمر همینند، یعنی انگار بر نمی‌گردد، تمام آن اندوخته‌ها همه در آن به اصطلاح مرتبه نفس که باقی مانده، آن حلقه ارتباط بین نفس و بین ظهور نفس که عبارت است از مغز، آن واسطه و حلقه ارتباط آسیب دیده، البته اینها به طریق غیر عادی هم ممکن است برگردند، به این، برگردند

بدون اینکه به مغز کاری داشته باشد یک حسابهای دیگری دارد درست شد و تا این آسیب وجود دارد این نمی‌تواند صوری را که تا به حال در خودش ذخیره کرده آن را اظهار کند یک مرتبه در اثر جریانی یا یک شوک مجددی اگر به او وارد شود، در بسیاری از اوقات یکدفعه بر می‌گردد تکان می‌خورد، بالا خانه اینها یک خورده تکان می‌خورد، یکدفعه بر می‌گردد این پدرش است، این مادرش است این برادرش است این خواهرش است. این یعنی یکدفعه کانال عوض می‌شود، مثل اینکه پیچ را شما بزنید بروید جای دیگر و چیز دیگر، یکدفعه با یک فضای جدیدی این برخورد می‌کند. خوب این فضای جدید، کی خلق شد؟! خلق نشد این فضا بوده این از او غافل بوده، این از او اطلاعی نداشته و آن حلقه و رابطه‌ای که باید این را به این فضای جدید برساند آن حلقه نقص پیدا کرده بوده، عیب پیدا کرده بود آن عیب که برطرف می‌شود، فضای جدید به جای خودش است.

پس بنابراین آیه شریفه که می‌فرماید «لقد کنت

فی غفلة عن هذا فكشفنا عنك غطاءك» مسئله جدیدی  
خدا خلق نمی کند، توجه کنید هیچی خلق نمی شود،  
هیچ مسئله ای ایجاد نمی شود، هیچ مسئله ای در روز  
قیامت به وجود نمی آید فقط آن چه که به وجود می آید  
این است که آن اتصال بین انسان و بین فضای جدید،  
که آن اتصال در دنیا دچار عیب و اختلال شده بود، آن  
اتصال تصحیح می شود آن اتصال درست می شود، پیچ  
را خدا سفت می کند. همین وقتی که اتصال درست شد  
می بیند همه چیز بوده، من در این دنیا غیبت کردم و گناه  
زنا را به واسطه غیبت به من دادند و کدورت زنا الان  
در روز قیامت يك زنا به واسطه غیبت در وجودش  
احساس می کند، می کند شوخی نداریم، خدا شوخی  
ندارد، در دنیا به یتیم ظلم کردم، در دنیا مال حرام  
خوردم، در دنیا غش در معامله کردم، در دنیا دزدی  
کردم، در دنیا آدم کشتم، در دنیا آدم کشتم (لانهم رضوا  
بفعال آبائهم)

عجیب است حضرت می فرماید: چون اینها به عمل آبائشان راضی بودند! در روز قیامت گناه کشتن امام حسین علیه السلام می بیند در نامه اعمالشان است، ما یکدفعه در روز قیامت نگاه به نامه اعمال کنیم چه در آن می بینیم ما که تا حالا نیت کشتن امام حسین علیه السلام را نکردیم انشاءالله از این به بعد هم نکنیم، ولی چیزهای دیگر هست مسائل دیگر هست به تمام آن چه که در این دنیا اتفاق می افتد اگر به یکی از آنها ما راضی باشیم! او را در نامه عمل ما می نویسند به هر جنایتی که اتفاق می افتد اگر من راضی باشم او را در نامه عمل من ثبت می کنند، ثبت می کنند و در روز قیامت بفرما، بفرما برو تو جهنم، آقا بلند شو برو **يَوْمَ نَقُولُ لِيَجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ**<sup>۱</sup> به جهنم می گوید پر شدی؟! می گوید پرشدم! فونداسیونی که تو برای ما ریختی حالا حالا جا دارد طبقات، وسعتها بریز بیا همه اش چهار تا دانه ریختی در جهنم می گویی **(هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ)** کجاست؟ کجا هستند

<sup>۱</sup>سوره ق (۵۰) آیه (۳۰)

آنهایی که در دنیا راضی بودند به عمل جنایتکاران!  
بلند شوند بیایند؟! و همراه با آن جانی هر دو طبق  
طبق نه این که او زودتر و این دیر تر آن جانی که با  
شمر، هر دو باهم دام بیافتید این جا آن کسی که  
کشته، آن کسی که ظلم کرده، آن کسی که قضاوت  
به جور کرده آن کسی که به ناموس تجاوز کرده، و  
آن کسی که عمل حرام انجام داده، تمام اینها به  
اضافه آنهایی که راضی هستند و خرسند هستند، همه  
با هم در یک صف قرار می گیرند و یکدفعه از زیر پل  
با هم دیگر، د برو قعر جهنم تشریف داشته باشید.  
هان کشتید، زدید، اجحاف کردید، تجاوز کردید،  
بفرما، بفرما

(لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا) خیال کردی

خدایی نیست، خیال کردی آخرتی نیست! خیلی  
گنده تر از تو بودند که همین خیال را می کردند، خیلی  
بزرگتر از تو، که تو ناخن آنها هم نمی شوی این  
کارها را کردند اسکندرها آمدند نمیدانم، نرونها  
آمدند، تیمورها آمدند، چنگیزها آمدند، هیتلرها  
آمدند و صدآنها آمدند و همه اینها آمدند و اینها خیال

نمی‌کردند که یک روزی بیاید و اینها را مثل پر کاه  
پف کنی و در هوا همین طور معلق شوند پس کو  
پس آن جلال و جبروت کو کو کو!! به هوش بیاید،  
متوجه شوید، (لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا) خیال  
می‌کردید که همین دو روز دنیا است به زید و عمر و  
چپ و راست غره شده بودی به دو سه تا که این  
طرف و آن طرف تو هستند گول خورده بودی! یادت  
رفته بود که چه مسائلی بر گذشتگان اتفاق افتاد! آیا  
از آنها ما پند نگرفتیم! (وَ كَشَفْنَا عَنْكَ غِطَائِكَ) حالا  
پرده را از جلوی چشمت برمی‌داریم و به حسابت  
می‌نویسیم، یا الله آدم نگاه می‌کند به این می‌بیند این  
تمامی ندارد





۱۱ تمام کارهایی که کرده بقیه کردند، به پای من نوشتند، تو کردی و می بینی که کرده می بینی که انجام داده خیلی خوب حالا قبول کردی آن جا که دیگر، دادگاه مثل دادگاههای این دنیا نیست حالا که خودت دیدی پس با زبان خوش تشریف ببرید همان جایی که (الی جهنم و بئس المصیر) الی جهنم مرحوم آقا رضوان الله علیه با همچنین قضایایی که وقتی روبرو می شدند و این جمله را می خواندند (الی جهنم و بئس المصیر) از آن الی جهنمهای خیلی قرص و محکم که مولای درز آن نمی رود.

پس بنابراین در روز قیامت آن چه را که انسان مشاهده می کند چیست رفقا؟! خود آن عمل خارجی نیست آن عمل خارجی را به آن گناه نمی گویند آن صورت مثالیه ظلمانی را و مکدّری که با آن عمل خارجی با هم خلق شده، آن صورت مثالی گناه است. نه این عمل خارجی که انجام داده نه آن گناه نیست. خوب مطلب تا اینجا بقیه طلبتان دیگر رسیدیم به جاهای دقیق می رسیم اگر رفقا متفهم شده باشند می بایست مطلب را تا آخر از همین مطالب امشب

گرفته باشند انشاءالله امیدواریم که خداوند به ما کمک بدهد، تأیید کند و آن چه را از حقایقی که به گوش ما رسیده و ما تا حدودی آنها را لمس می‌کنیم واقعاً به ما بیاوراند باور کنیم باور کنیم که حقایق عالم آخرت با آن چه که در این دنیاست تفاوت دارد! آن چرا که تفاوت دارد یعنی باید هم همین طور باشد دیشب عرض کردم آن مرد، آن پیرزن فقیری که برای رفتن به حج آه می‌کشد، و آه در بساط ندارد برای رفتن آن چه گناهی کرده که خدا نباید ثواب حج به او بدهد ولی آن شخص ثروتمندی که پول دارد و از راه مسائل و معاملات و به اصطلاح امروز دنیا مکتبی پیدا کرده و هر سال می‌رود و این تأثیر رفتن او را می‌خورد و او باید به فیوضاتی برسد و او نرسد خوب این ظلم است این ظلم بین است شکی در آن نیست این قضیه، ولی خدا که عادل است خدا که ظالم نیست قشنگ پیر زن را می‌آورد حساب را می‌رسد تا چقدر می‌خواسته! تا چقدر اهتمام داشته! تا چقدر اگر پول داشت می‌رفت؟ آیا واقعاً می‌رفت؟ یا یک سال تأخیر می‌انداخت ولی می‌رفت یا فوراً

می رفت تمام اینها چنان دقیق چنان دقیق مو را از  
ماست می کشند بیرون و می گویند به پیر زن بفرما  
شما در این دنیا سی و شش حج و عمره مقبوله انجام  
دادی بفرما این جا نگاه می کند بله من در این جا که  
بودم سی و شش عمره و حج مقبول که مورد قبول  
پروردگار است من انجام دادم خوب دیگر چه شد؟!  
دیگر نیاز به عمل ندارد نامه عمل چه است؟ خود  
صحیفه وجود انسان که آن صحیفه وجود عبارت  
است از همان نفسی است که آن نفس متحوّل شده و  
جوهره آن نفس با آن حقایق وجودی شکل پیدا  
کرده! آن شکل پیدا کردن به آن می گویند (فَكشَفَا  
عَنكَ غِطَائِكَ) ما پرده را برداشتیم انشاءاله بقیه  
مطالب برای شب بعد انشاءالله.